

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دو نمونه روایتگری کربلا



موسی جرجانی

سراغاز سخن

آقای هوشنگ جاوید در هنگام انجام کارهای پژوهشی در خصوص موسیقی سنتی و آئینی در بین ترکمن‌های ایران و مشاهده وجود روایتگری واقعه کربلا و کتاب داستان امام حسین (ع)، تأکید داشت که با انجام کارهای پژوهشی می‌توان به بسیاری از ریشه‌ها و عناوین وحدت‌بخش در بین فرق اسلامی، خصوصاً در بین شیعه و سنی دست یافت.

این حرف کاملاً درست بود. در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، برگزاری مراسم هفته وحدت در نقاط مختلف کشورمان، خصوصاً در شهرهای سنی نشین، رواج یافت و این مراسم تاکنون نیز تکرار می‌گردد؛ اما در طی این سال‌ها به نظر من آنطوری که باید و شاید کار پژوهشی و تحقیقی، خصوصاً در بین ترکمن‌ها، راجع به یافتن ریشه‌های وحدت‌بخش در بین مذاهب شیعه و سنی صورت نگرفته و یا کتاب‌هایی در این خصوص برای استفاده نسل جوان، چاپ و نشر نشده است؛ در حالیکه اگر به ریشه‌ها خوب پرداخته شود، آنوقت دست بسیاری از تفرقه‌افکنان و سوءاستفاده‌کنندگان از این مسأله قطع می‌شود.

در حال حاضر، شاید برادران شیعه باور نکنند که در سال‌های گذشته آئین روایتگری واقعه کربلا در بین برادران اهل سنت ترکمن وجود داشته و در این ارتباط افراد سرشناسی بوده‌اند که در شب نشینی‌ها، از کتاب امام حسین که به نظم و نثر و

به زبان ترکمن در بین مردم رواج داشت، واقعه کربلا را با عشق و علاقه برای مردم روایت می‌کردند؛ اما متأسفانه امروزه تعداد این افراد بسیار اندک شده و می‌توان گفت که این شیوه روایتگری رو به نابودی است.

روایتگری واقعه کربلا و شهادت امام حسین(ع) در بین ترکمن‌ها شاید مثل تعزیه خواندن در بین شیعه‌ها نباشد - که حتماً هم نیست -، اما جمع شدن افراد در مسجد و یا در محل عمومی و یا در منازل، و دعوت کردن از روایان کربلا و اشک و ماتم در راه امام حسین(ع) و فرزندان وی نمونه‌ای از تعزیه امام حسین(ع) در بین مردم این دیار به حساب می‌آید. در این نشست‌ها، این روایان زندگانی اهل بیت(س) را در قالب قصه‌ها و داستان‌های جذاب و شیرین، با مجموعه‌ای از شنیده‌ها و دانسته‌های خود را در وصف صفات نیکوی رسول بر حق خدا، حضرت محمد مصطفی(ص)، حضرت علی(ع)، حضرت فاطمه زهرا(س)، امام حسین(ع) و امام حسن(ع) و شهیدان کربلا را بیان می‌کردند که شنیدن آن برای اهالی محل، خصوصاً برای جوانان و نوجوانان بسیار لذت بخش و شیرین و شنیدنی بوده است. به یاد می‌آورم که در دوران کودکی که حدود ۱۰ سال داشتم، در شب‌های ماه رمضان و در هنگام سحر، پدرم که روحانی مسجد و مؤذن آن بود، دفترش را که جلد آن قرمز رنگ بود برمی‌داشت. در آن دفتر داستان داستان امام حسین نوشته شده بود که او آنرا از روی نسخه‌ای رونویسی کرده بود و بعد داستان شهادت امام حسین(ع) و واقعه کربلا را برایمان می‌خواند و من به اتفاق خواهر و برادرانم به این روایت خوب گوش می‌دادیم. پدرم آن ماجرا را با گریه و زاری می‌خواند و بعد برای گفتن اذان به مسجد می‌رفت و ما با این شنیده‌ها متأثر شده و می‌خوابیدیم.

من در طی ۳۰ سال کار پژوهشی در زمینه فرهنگ و ادب و موسیقی ترکمن به دو نمونه روایتگری امام حسین برخوردارم که اولی بدون دوتار و به صورت بیان داستان و ترانه روایت می‌شد و در این فرصت به این دو نمونه اشاره می‌کنم:

نمونه اول

همانگونه که ذکر شد روایتگران امام حسین و واقعه کربلا در بین ترکمن‌ها تقریباً

میرانجم از زبان نوه اش ۱۳۷

از بین رفته‌اند و اگر هم کسانی هنوز این روایتها را نقل کنند، بسیار اندک‌اند. یکی از این افراد آقا اویلی آقا نام دارد. آقا اویلی آقا پیرمردی است که حدود ۸۶ سال دارد و در روستای پیرواش^۱ از توابع شهرستان آق قلا در استان گلستان زندگی می‌کند. او از معدود روایتگران اهل بیت محسوب می‌شود.

او صوفی مسلک و یکی از مؤمنان مخلص و از ریش سفیدان آن محل است. من با هماهنگی قبلی با حاج آخوند عبدالله سن سیلی، امام جماعت مسجد روستای پیرواش در شب ۲۷ ماه رمضان سال ۱۳۸۱ که آن شب از دیدگاه اهل سنت ترکمن شب قدر بود، به مسجد آن روستا رفتم.

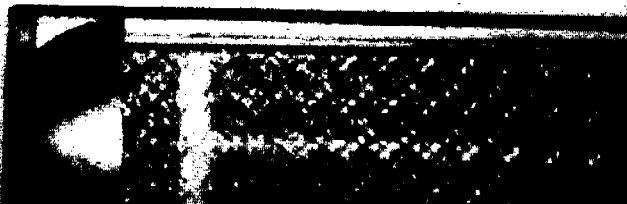
آقا اویلی آقا از روز بیستم ماه رمضان در مسجد محل به اعتکاف نشسته بود که من به اتفاق همراهان، بعد از نماز عشاء به خدمت ایشان رسیدم. در این دیدار آقایان: بگ محمد آخوند پَته - آقا اویلی سقّری - احمد صوفی مؤذن مسجد و عبدالله آخوند سن سیلی حضور داشتند. در آن شب آقا اویلی آقا از دیدارمان بسیار خوشحال شد و قول داد که برای یک مرتبه هم که شده قسمتی از داستان شهادت امام حسین (ع) و واقعه کربلا را طبق روال گذشته که انجام می‌داده است، روایت کند.

شرح روایت کربلا

در آن شب آقا اویلی آقا ابتدا شعری با مضمون فانی بودن و بی وفا بودن این دنیا قرائت کرد. آنگاه در وصف سجایای نیکوی حضرت محمد مصطفی (ص) همراه با یاد اولیاء و انبیاء و اهل بیت مطالبی را بیان نمود و سپس برای شادی روح آنان و شادی روح تمام اموات محل و مؤمنان سپس رسول الله (ص) دعا کرد و از ریش سفیدان و بزرگان محل یاد کرد. وی آنگاه به روایت قصه و تمثیل‌هایی از حضرت علی (ع) و فاطمه زهرا (س) و ابوبکر و عمر و عثمان (خلفای راشدین) پرداخت و سپس به واقعه کربلا رسید و قسمتی از داستان شهادت امام حسین (ع) در صحرای کربلا و در ارتباط با حال و هوای فرزندان آن بزرگوار و تشنه ماندن آنان را بیان کرد. آقا اویلی آقا این مطالب را با شور و اشتیاق خاص و بیانی بسیار جذاب و لطیف، در حالیکه اشگ می‌ریخت و زاری می‌کرد و بر یزید و شمر نفرین می‌فرستاد، روایت



پیشگاه علوم
پرتال جامع علم انسانی



میرانجم از زبان نوه اش ۱۳۹

می نمود که شنیدن آن برای همه ما که به دقت به حرفهای او گوش می دادیم، جالب و شنیدنی بود. در ادامه این روایت آقا اویلی آقا قدری نشست و اشک ریخت و گریه کرد، سپس دست بلند کرد و دعا نمود و به این ترتیب روایتگری خود را به پایان رسانید و گفت که دیگر طاقت تحمل ادامه داستان را ندارد.

عبدالله آخوند سن سبلی می گوید که او تنها روایتگر رسول الله و اهل بیت در منطقه ترکمن صحراست و من تا به حال ندیده ام که کسی بتواند در مجالس و محافل عمومی، به این خوبی قصه های قرآن و داستان های اولیاء و انبیاء و اهل بیت و خلقای راشدین را بیان کند.

بگ محمد آخوند اضافه می کند: من در شگفت هستم که او بیسواد است و هفت سال چوپان بوده و توانسته است این همه روایات و احادیث و داستان های دینی را بداند و در حافظه خود نگاه بدارد.

آقا اویلی سقری معلم ده می گوید که او واقعاً از قدرت و حافظه خوب و نعمت الهی برخوردار است و هر آنچه را که در طول سالیان گذشته و دوران طفولیت از روحانیون و بزرگان محل در ارتباط با رسول خدا و داستان های قرآن و روایت اهل بیت (س) و خلقای راشدین شنیده، به دقت به ذهن خود سپرده است.

در هر صورت آن شب، شب به یاد ماندنی بود و من از روایات آقا اویلی آقا یکساعت برنامه ضبط کردم و پس از گرفتن عکس های یادگاری، در ساعت ۱۱ شب مسجد محل را به سوی گرگان ترک کردم و در حالیکه قیافه آقا اویلی آقا در حالی که اشگ می ریخت و دعا می کرد در برابرم نمایان بود.

نمونه دوم روایت واقعه کربلا

از زبان استاد حسین هیوه چی در گنبد کاوس

استاد حسین هیوه چی فرزند رجب در سال ۱۳۰۸ در گنبد متولد شد. او یکی از پیشکسوتان سرشناس موسیقی سنتی ترکمن است. او در حال حاضر که ۷۴ سال سن دارد از دو تار و موسیقی دست کشیده و در این دنیای بزرگ، بیکار و سرگردان در

خیابان‌های گنبد پر سه می‌زند و دوران کهولت و پیری را با بدبختی و مشکلات زیاد سپری می‌کند. این پیر موسیقی ۵۰ سال تمام دو تار به دست گرفته و در محافل و مجالس شادی بخش مردم ضمن آواز خواندن، روایتگری داستان‌ها را می‌کرده است، به طوریکه که او در بین مردم به عنوان روایتگر داستان‌ها مشهور بوده است و حالا می‌توان گفت که او تنها روایتگر موسیقی داستانی قوم ترکمن است، زیرا در حال حاضر روایتگران داستان‌ها و اساتید موسیقی در این مورد به کلی از بین رفته‌اند و او تنها یادگار بازمانده از نسل گذشته است. او می‌گوید خوانندگان و نوازندگان موسیقی ترکمن در حال حاضر هرگز به دنبال روایتگری داستان‌ها نمی‌روند زیرا روایتگری داستان‌ها کار بسیار سخت و دشواری است. روایتگری علاقه و حوصله می‌خواهد. او یادآور می‌شود که در زمان‌های گذشته در هر محفل شادی بخش، بخشی‌ها (خوانندگان محلی) از سر شب به نواختن دو تار و خواندن ترانه‌ها می‌پرداختند و این کار تا ساعت ۱۲ شب ادامه می‌یافت و بعد دوستداران ترانه‌های روایتگری از بخشی روایتگر دعوت می‌کردند که او وارد صحنه شود و داستانهای حماسی و یا عشقی را برای آنان روایتگری کند. در آن شب بخشی روایتگر با دو تار خود به نقل داستان می‌پرداخت و تا صبح ادامه یافت.

استاد هیوه‌چی در این دوران پیری تنها زندگی می‌کند و محل بخصوصی نداشت. زیرا نه همسر و فرزند داشت و نه خانه و در شهر و یا روستاها سرگردان است و آدرس دقیق نداشت بنابراین من هرگز نتوانسته بودم با این هنرمند گفتگو داشته باشم تا اینکه روزی در اتاق آقای ملتی مسئول هنری اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان گنبد با او آشنا شدم. آن روز یکی از روزهای سرد زمستان سال ۱۳۸۱ بود. پیرمردی درمانده در گوشه‌ای از اتاق روی صندلی نشسته بود و از آقای ملتی می‌خواست که اسم او را هم در کتاب موسیقی هنرمندان ترکمن به یادگار بیاورد تا مردم بدانند که من هم روزی هنرمندی سرشناس بوده‌ام. او عکس و فتوکپی شناسنامه‌اش را با خود آورده بود. او گرچه پیر و ناتوان شده بود، اما در کار هنری‌اش توانمند بود و روحیه‌ای بسیار خوب داشت و می‌گفت و می‌خندید. من ضمن



ہر ایک کو؟
ہر ایک کو؟

آشنایی با او روح بلندش را ستودم و بعد از او خواهش کردم که گفتگویی در ارتباط با گذشته‌اش داشته باشم و او هم قبول کرد. حسین آقا می‌گوید که در جوانی تخصص هنری وی نوازندگی دو تار و خوانندگی و خصوصاً روایتگری داستانها بوده است. او اضافه می‌کند روایت حماسه پهلوان کوراوغلی سه ساعت طول می‌کشید، داستان دلاوریهای بوزاوغلان چهار ساعت طول می‌کشید، داستان عشقی حوری لقا و حمرا ۶ ساعت و داستان واقعه کربلا و امام حسین سه ساعت طول می‌کشیده است و او در هر عروسی بنا به تقاضای مردم یکی از این داستانها را انتخاب می‌کرده و سپس بعد از پایان خوانندگی بخشی‌ها کارش را از حدود ۱۲ شب به بعد شروع می‌کرده است.

او همچنین اضافه می‌کند: «مردم تا صبح با علاقه زیاد پای ترانه‌های من می‌نشستند. و گوش می‌دادند و لذت می‌بردند»، بنابراین کار او از نیمه دوم شب شروع می‌شده است و می‌گوید: «اگر باور نکنید تعدادی از ترانه‌هایم هنوز در رادیو گرگان وجود دارد و گهگاهی پخش می‌شود، می‌توانید گوش بدهید». این استاد روایتگر اضافه می‌کند در یکی از عروسی‌های اطراف گنبد که سه شبانه روز ادامه داشت او سه شب متوالی آواز خوانده و تمام داستان‌های دانسته را روایت کرده است. او می‌گوید روایتگری از نسل گذشته برایمان به ارث رسیده و من سواد نداشتم اما با علاقه تمام این داستان‌ها و شرح روایت آنرا یاد گرفتم و بعدها ۵۰ سال تمام این داستانها را تکرار کردم؛ اما حالا به نسل جوان که هم توان دارند و هم سواد دارند نمی‌توانم آموزش بدهم و او متأسف است که نتوانسته شاگردی در این رشته تربیت کند.

از استاد خواهش می‌کنم قسمتی از داستان امام حسین(ع) را برایمان تعریف بکند و بخواند. او قبول می‌کند بعد بدون اینکه دو تار به همراه داشته باشد، در همان لحظه واقعه کربلا را روایت می‌کند. آقای ملتی می‌گوید که او در منطقه گنبد تنها روایتگر داستان امام حسین بوده است اما حالا کسی به دنبال این نوع روایتگری نیست.

میرانجم از زبان نوه اش ۱۴۳

از استاد می خواهم مثل دوران گذشته بنشیند و روایتگری کند و او قبول می کند و بعد او با یاد دوران خوش گذشته یک تکه چوب را به عنوان دو تار به دست می گیرد و کار خود را اینطور آغاز می کند، استاد اول قسمتی از داستان را نقل می کند و سپس ترانه آنرا با صدای بسیار گرم و گیرا می خواند. او قبل از شروع برنامه می گوید که روایت داستان امام حسین حدود ۵۰ قسمت دارد و ترانه های آن حدود ۶۰ ترانه می شود که این داستانها شهادت امام حسین (ع) و فرزندان و یاران او در صحرای کربلاست. خوب گوش بدهید تا بدانید که بر سر امام حسین چه گذشته است.

حال بینیم که علی اکبر چگونه به میدان می رود.

۱- القصة، وقت رفتن علی اکبر فرا رسید. او نزد پدرش امام حسین رفت و رخصت طلبید تا به میدان نبرد برود و دشمنان را یکی یکی نابود کند. خون در رگهایش به جوش آمده بود و از شهید شدن یاران در صحرای کربلا به خشم آمده بود. و حالا آمده بود تا از پدرش رخصت بگیرد و بعد وارد میدان نبرد شود. حالا بینیم که این دلاور و سرور پهلوانان عالم چطور این موضوع را با پدرش در میان می گذارد و پدرش سرور عالم و فرزند شیر خدا به او چه جوابی می دهد.

(دو تار به دست می گیرد و این ترانه را می خواند که ترجمه ترانه چنین است)

علی اکبر: ای پدر جان به من رخصت بده

در میدان طوفان به پا می کنم

با یاری از خداوند قادر

مبارزه می کنم من در این میدان نبرد

امام حسین (ع): ای علی اکبر که قوت تمام وجودم هستی

تو بمان من می روم سوی میدان

تو تاج سرم هستی و راحت جانم

تو بمان من می روم سوی میدان

علی اکبر: ای پدر جان برایم چنین حرف نزن

در سینه‌ام آتش هجران مگذار
فکر نکن که چون کودکم و کاری از من ساخته نیست
مبارزه می‌کنم من در این میدان نبرد
امام حسین(ع): آنان عده اشان زیاد است و ترا مغلوب می‌کنند
در برابر یزید سرت را آویزان می‌کنند
گر تو بمیری نسل رسول الله قطع می‌شود
تو بمان من می‌روم به میدان نبرد

القصة بعد از آن علی اکبر از پدر رخصت می‌گیرد و سوار بر اسب
سرکش خود شده و با یاد خدا، روانه میدان می‌شود و کشتن تعداد
زیادی از دشمنان خون‌ها جاری می‌سازد، اما هر قدر می‌کشد تعداد
دشمنان تمام نمی‌شود و بالاخره تاب و توان از دست می‌دهد و شهید
می‌شود.

۲- رفقن امام حسین به میدان نبرد

القصة امام حسین آن شیر یزدان در حالیکه در یکدست نیزه و در
دست دیگر شمشیر داشت با توکل بر خدای یکتا، به سوی میدان نبرد
روانه شد. او قبل از اینکه سرزمین خود را ترک نماید با خدای خود
راز و نیاز کرد. حالا بشنویم که او با خدای خود چه گفته است:

(ترجمه شعر ترانه)

ای خدای قادر که خالق اشیاء ای
امروز به یک مروت تو نیاز است
ای که در روزهای خوبی و بدی پناهگاهم هستی
امروز به یک مروت تو نیاز است

* * *

کنون از برادران و خویشان جدا افتاده‌ام
به دست خوارج گرفتار آمده‌ام

روی به تو آورده، التماس دعا دارم
امروز به یک مروت تو نیاز است

* * *

مرغابی بودم که گویا از برکه جدا افتاده‌ام
بلبلی بودم که از گل‌های تازه جدا مانده‌ام
سلطانی بودم که از ایل بزرگ جدا شده‌ام
امروز به یک مروت تو نیاز است

* * *

تو سلطانی، شاه عدالتی
قبول دارم که امروز قیامتی بپا شده
تو با لطف خود عنایتی در حق ما کن
امروز به یک مروت تو نیاز است

* * *

القصه بعد از این مناجات، امام حسین با اسب خود وارد میدان نبرد
می‌شود. با مشاهده او سه هزار سوار جنگجوی دشمن روانه میدان
می‌شوند. گرد و خاک اسبان آنان زمین و هوا را تاریک می‌کند و آنان در
این تاریکی همدیگر را هلاک می‌کنند و به این ترتیب در صحرای کربلا
خون بپا می‌شود و غوغایی به راه می‌افتد.